



از سواد تا بیسواد
مختلفات

شرد، نگاه علوم انسانی، مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

او در کارگاه مشترکی کار می‌کرد. ولی آنها موفق نشدند او را به خودش جذب کنند. او با نویسندگان جوانی که بجای اکسپرسیونیسم بلژیکی از دادائیسم و سوررئالیسم پارسی پیروی می‌کردند بهتر کنار می‌آمد. یکی از نزدیکترین دوستان ماگریت در این زمان ئی، ال، تی. مسان بود که بخاطر کارهای سوررئالیستی اش شهرت جهانی داشت. او بود که طراحی‌هایی از آثار دیکریکورابه وی نشان داد. بعدها ماگریت با مارسل لوکونت، کامیل ژنومان و پل نوژه دیدار کرد؛ سپس الوی اسکوتربیل، کولینه، مارسل ماریان و آشیل شاوله به آنها پیوستند. این گروه جوانان که با هم کار می‌کردند و با تریستان ترارا و بویژه با آندره برتون ارتباط داشتند پایه‌گذار مکتب سوررئالیسم بلژیک بودند که از سال ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۰ شکوفا شد و ماگریت یکی از مهم‌ترین چهره‌های آن بشمار می‌رفت.

ماگریت در ۱۹۲۲ با ژورژت برژه ازدواج کرد و با طراحی برای یک کارخانه‌ی تولید کاغذ دیواری و آگهی‌های تبلیغاتی روزگار می‌گذراند که برخی از نمونه‌های برجسته‌ی کارهای این دوره اش هنوز باقی مانده است.

نقطه‌ی تحول عمده در زندگی هنری اش در سال‌های ۱۹۲۵ و ۱۹۲۶ پیش آمد. در ۱۹۲۵ تصویر کوچکی به سبک سوررئالیسم از یک دست و یک پرنده کشید. که تا حدودی متأثر از کارهای ماکس ارنست بود. این پیش درآمدی بود برای تابلوی «سوار گمشده» (سال ۱۹۲۶) که گسستن او را از کوبیسم و فوتوریسم نشان می‌دهد.

نمایشگاه تکنفره اش در بروکسل - در

زنه ماگریت در ۲۱ نوامبر ۱۸۹۸ در «لسین» در ناحیه‌ی «انوی» بلژیک به دنیا آمد. پدرش بازرگان بود و از دو برادر کوچکترش - ریموند و پل - دومی به شعر و موسیقی علاقه مند بود. زنه دوازده ساله بود که خانواده اش به «شاتله» مهاجرت کرد. مادر ماگریت دو سال بعد خودش را در رودخانه‌ی «سامبر» غرق کرد. پس از این واقعه‌ی دردناک با پدر و دو برادرش به «شارلروا» رفت و آنجا بود که به ژورژت برژه، که بعدها زنی شد، برخورد. سه سالی به دبیرستان رفت و بعداً به آموختن طراحی و نقاشی رو آورد. در ۱۹۱۶ در آکادمی هنرهای زیبای بروکسل ثبت نام کرد و دو سال بعد افراد خانواده هم به بروکسل آمدند. در بروکسل با هنرمندان پیشتاز و جوان آشنا شد: پیربورژوا، شاعر و مؤسس مجله‌ی «هفت هنر»؛ ویکتور سورزانکس، که بعدها نقاش آبستره شد؛ و پیرفلوکه، که مدتی با

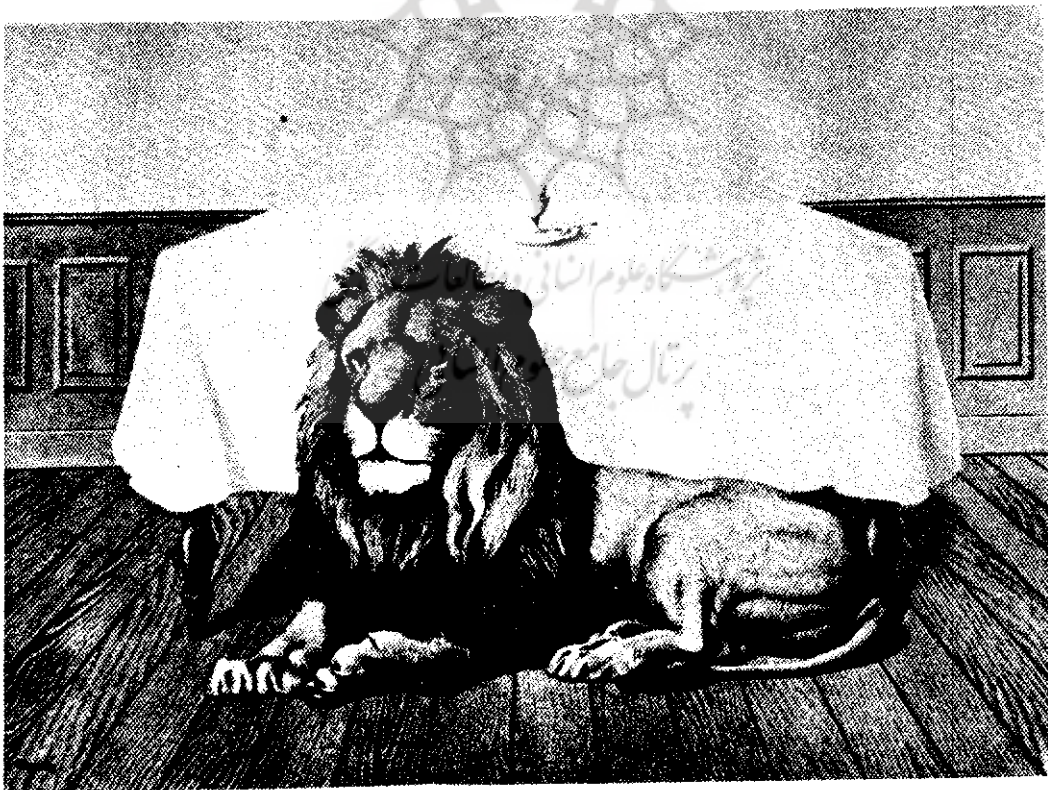
۱۹۲۷- باعدم استقبال روبه‌رو شد. پیرفلوکه دوست قدیمی اش در مجله‌ی «هفت هنر» نوشت: سرنوشت ماگريت متأسفانه به دست ناظران ادبی و سوداگران افتاده است. ماگريت تصمیم گرفت به پاریس مهاجرت کند و در اوایل تابستان همان سال در «پرو- سور- مارن» مستقر شد.

از ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۰ شخصیت هنری ماگريت شکل گرفت. در این سال‌ها او در محفل سوررئالیست‌ها نقش فعالی داشت.

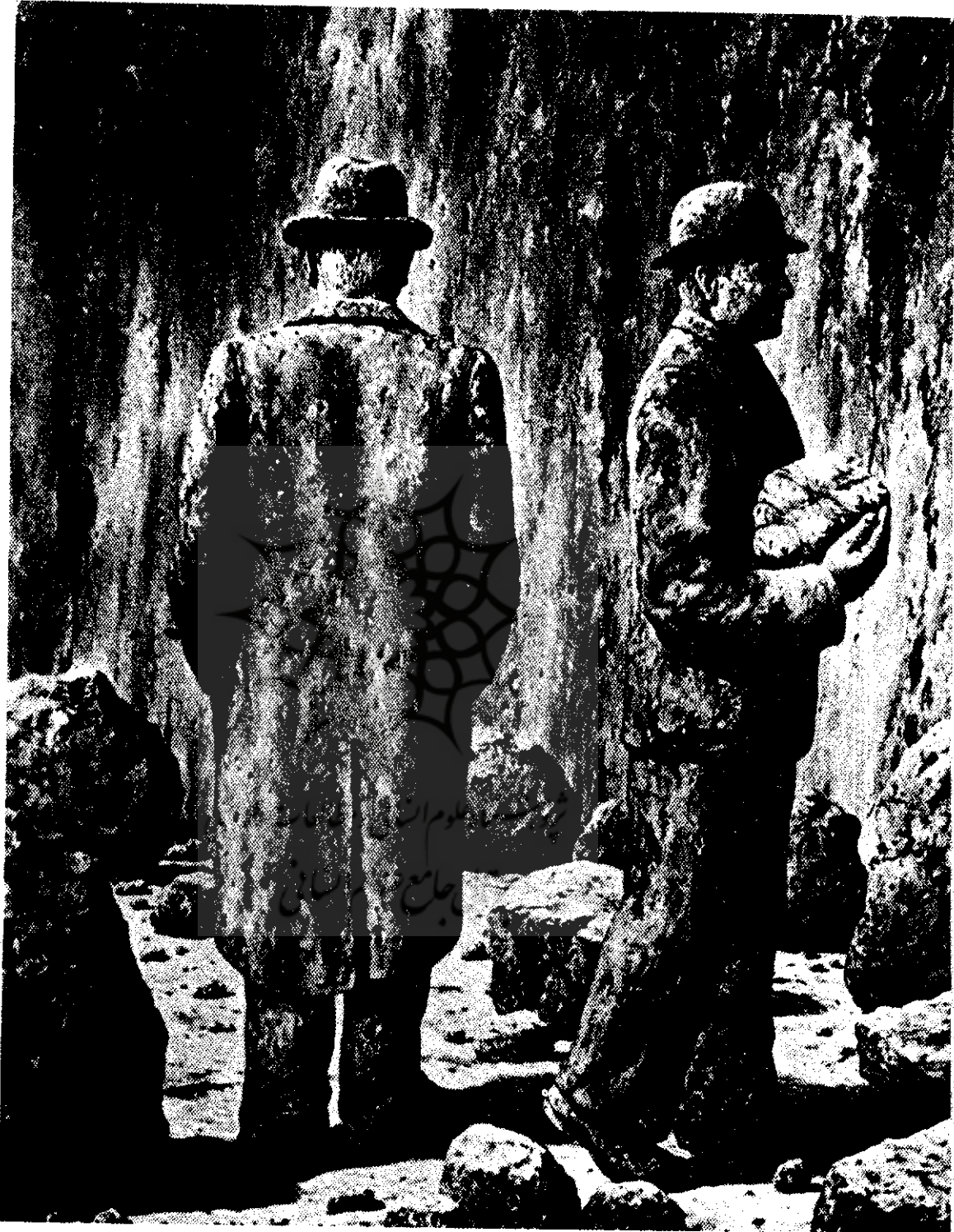
سالوادور دالی در سال ۱۹۲۹ از لوئیس بونوئل، کامیل ژنومان، پل الوارو دخترش و ماگريت و همسرش برای گذراندن تعطیلات به «کاداکه» دعوت کرد. این دیدار تاریخی به

یک پیمان هنری میان این افراد و دوستی پایدار میان الوارو و ماگريت منجر شد. برتون در ۱۹۲۹ این افراد را به محفل سوررئالیستها پذیرفت: رنه شار، بونوئل، دالی و ماگريت. آندره تیریون گفت این حادثه صفوف سوررئالیستها را به نحو درخشانی تقویت کرد.

در پاریس، ماگريت با برخی از میهمانان دائمی خانه‌ی گرترود استاین آشنا شد- ایوتانگی، ژاک پره‌وره، ملکین، بنیامین پره، آندره تیریون... تیریون برای مجله‌ی بلژیکی «واریته» مقاله می‌نوشت و با لویی آراگون، من ری، و سوررئالیست‌های بلژیکی، از جمله ژنومان و مسان دوست بود. محفل برتون که ماگريت و همسرش اغلب به آنجامی رفتند نقطه نظرها و



صبحانه‌ی عروسی، ۱۹۴۰، گواش.



آواز بنفشه، ۱۹۵۱، رنگ و روشن.



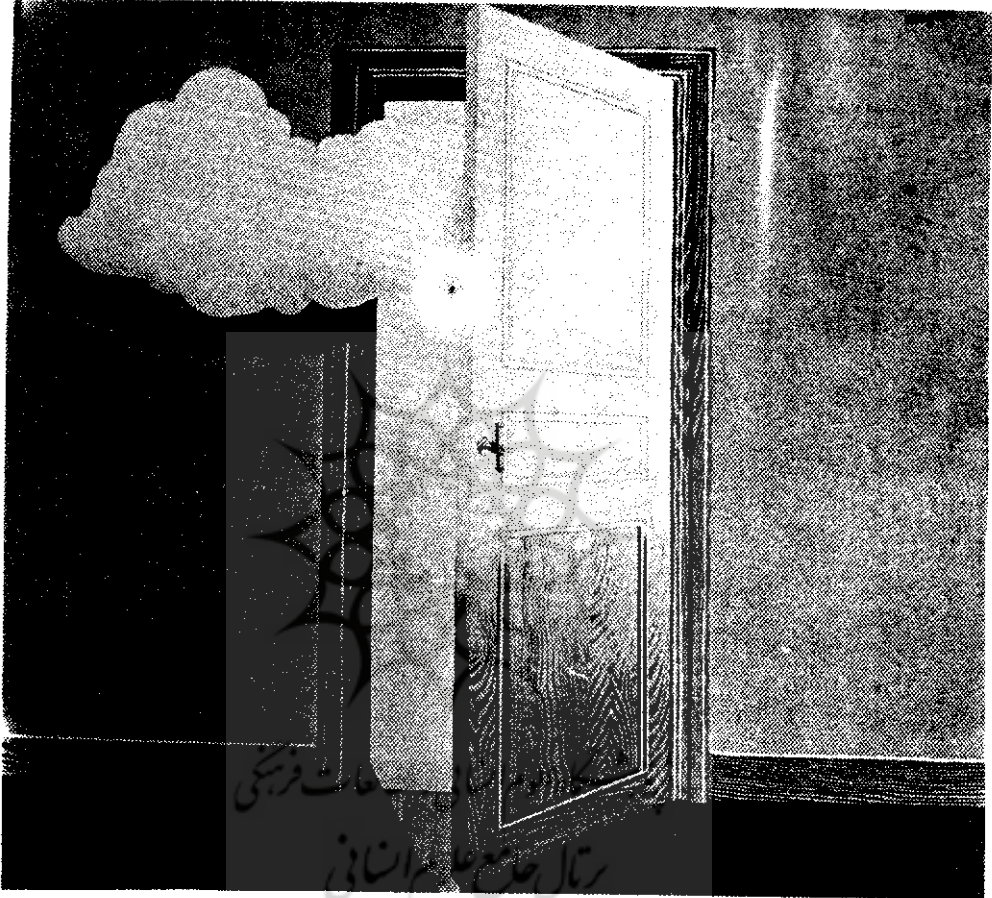
پیشنهادهای موافق و مخالف مطرح می شد. میانه‌ی ماگريت با میروچندان خوب نبود. ماگريت یکی از میهمانان دائمی خانه‌ی برتون و یکی از مشتری‌های دائمی کافه‌ی «سیرانو» بشمار می رفت.

کامیل ژنومان، پیش از ورشکست شدنش، کارهای ماگريت را در گالری سوررئالیست کنار رودخانه‌ی سن به تماشا گذاشت.

انضباط سخت‌تری از محفل خانه‌ی گرتروود استاین داشت. آنجا بود که ماگريت مجموعه‌های جالبی از کارهای دکسیریکو، ارنست، پیکایا، دوشامب و پیکاسودید. ژرژباتای هم یکی از میهمانان سرشناس بود. ماگريت و همسرش در گردهم‌آیی‌های کافه‌ی «سیرانو»ی میدان سفید هم شرکت می کردند— برتون گرداننده‌ی این گردهم‌آیی‌ها بود و همیشه نظریه‌های جدیدی با

خوشبختی، ۱۹۳۹، گواش.

یادبود سفر، ۱۹۵۰، رنگ و روغن.

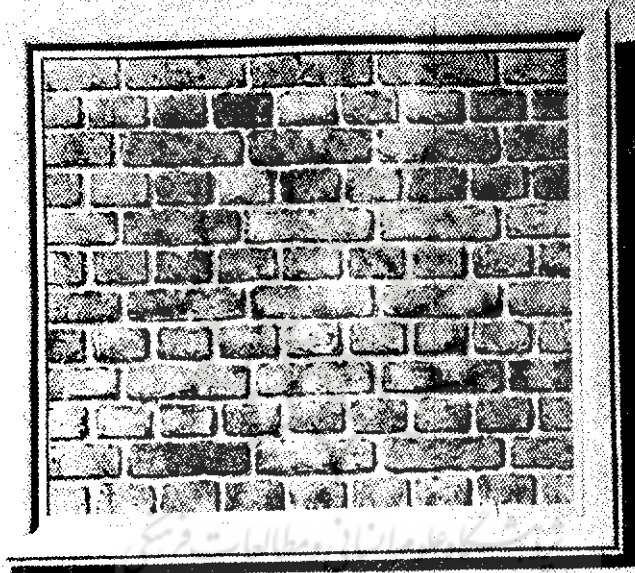


نقاشی گرفته تا نوشتار، اعتقاد عظیمی داشتند. در ۱۹۳۷ ماگريت سه هفته در خانه‌ی ادوارد جیمز در لندن اقامت کرد و نقاشی‌هایی برای او کشید- برخی از آنها کارهای تازه بود و برخی برداشت‌های جدیدی از تابلوهای قدیمی که جیمز از روی عکسهای آثار ماگريت انتخاب کرده بود. در همین سال‌ها ماگريت سخنرانی‌های مهمی در مجامع مختلف ایراد کرد.

ماگريت و همسرش در ۱۹۳۰ به بروکسل بازگشتند. در ۱۹۳۴، کتاب «ساخته‌های سوررئالیستی» (اسناد ۳۴) منتشر شد. در این کتاب برتون، الوار، شارو دیگران تأثیر شدید خودشان را از ظهور فاشیسم بیان کرده و شدیداً به آن تاخته بودند. مسان، ماگريت، نوژه، اسکوترو سوری ضمیمه‌ای بر آن کتاب منتشر کردند بنام «عمل فوری». آنان به پویایی ذهنی آثارشان، از

در لندن بود، با ۴۶ تابلو. از آوریل ۱۹۳۸ تا ژوئن ۱۹۴۰، مسان «بولتن لندن» را منتشر و مقالات مهمی درباره‌ی سوررئالیسم و آثار ماگريت چاپ کرد. هربرت رید، منتقد معروف، نیز «حال و هوای شاعرانه»ی آثار ماگريت را ستود. پیش از اشغال بلژیک توسط نیروهای متجاوز آلمانی، ماگريت گریخت و سه ماه را در

اولین نمایشگاه تکنفره‌ی کارهای ماگريت را در نیویورک جولین لوی، مقاله‌نویس و مجموعه‌دار معروف، در سال ۱۹۳۶ برگزار کرد و در سال ۱۹۳۷ هم او نمایشگاه دیگری از آثار ماگريت ترتیب داد. در ۱۹۳۸ گالری لندن با نمایشگاهی از آثار ماگريت افتتاح شد و این اولین نمایشگاه ماگريت



▲ قاب عکس خالی، ۱۹۳۴، گواش.

▼ مردی با کلاه لبه‌دار، ۱۹۶۴، رنگ و روغن.

و مدتی به سبک رفوار نقاشی کرد. نمایشگاهی که سه سال پس از پایان جنگ جهانی در پاریس برگزار کرد موفقیتی کسب نکرد. تازه در سال ۱۹۵۳ بود که ماگريت شهرت جهانی یافت و نمایشگاه‌هایی از آثارش در رم، لندن، نیویورک و پاریس برگزار شد. در ۱۹۵۴ نمایشگاه بزرگی از آثار سالهای گذشته‌ی ماگريت در تالار

«کارکاسون» گذراند. ژورژت در بلژیک ماند. این سه ماه تبعید در «کارکاسون» دوره‌ی کوتاه کسل کننده‌ای بود، اما ره‌آوردی که از این تبعید به همراه داشت تابلوی ارجمند و مهمی بود: بنام «صبحانه‌ی عروسی».

پس از بازگشت به بروکسل ماگريت به تمایل درونی فرو کوفته‌ای که از قدیم داشت میدان داد





جادوی سیاه، ۱۳۵، رنگ و روغن.

رفت.

ماگريت در ۱۵ اوت ۱۹۶۷ در بروکسل درگذشت.

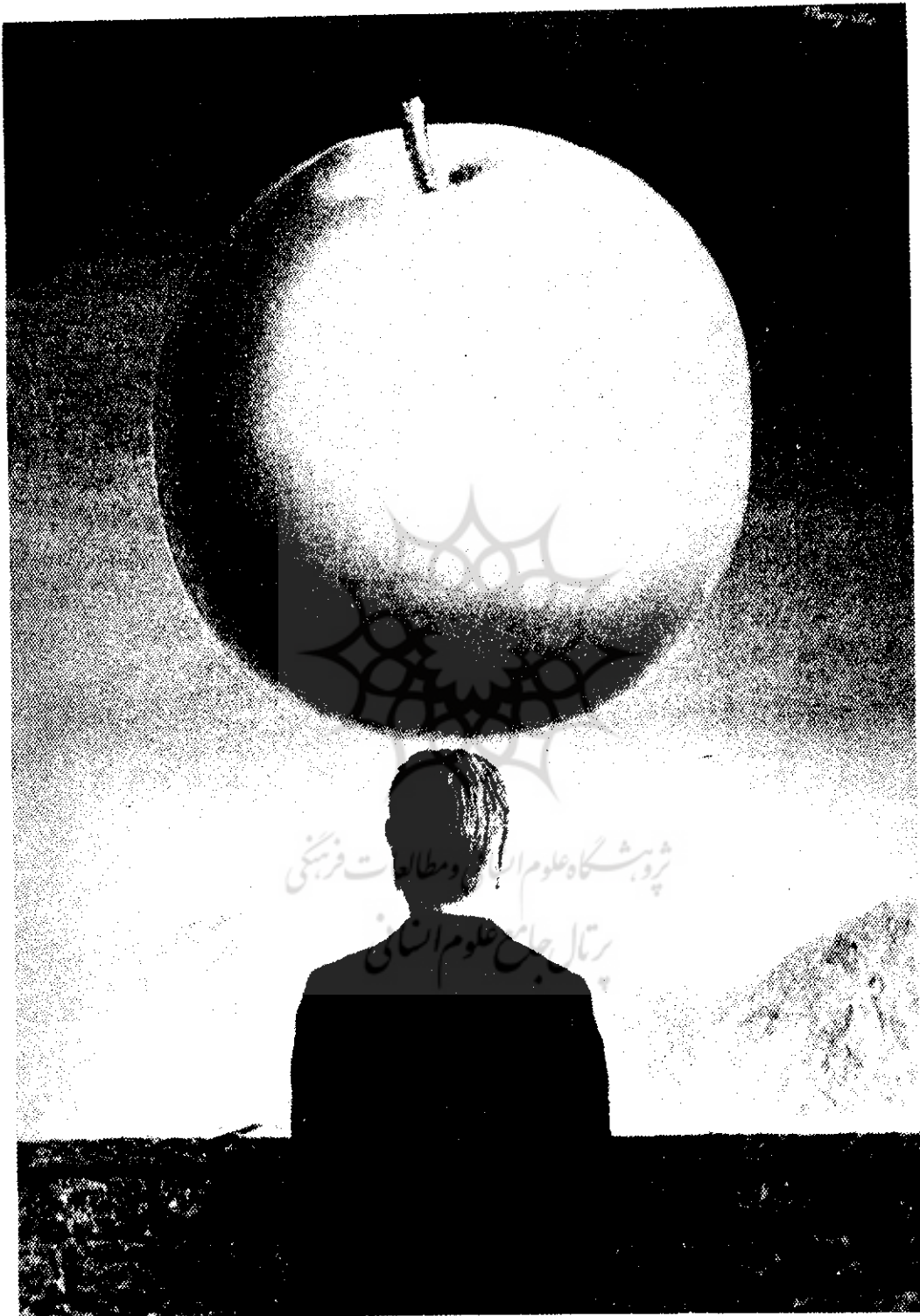
•••

کارهای اولیه ماگريت تحت تأثیر کوبیسم و فوتوریسم بود. اما بعد به سوررئالیست‌ها پیوست. در دوران کار هنری اش بسیاری از شگردهای سوررئالیسم سنتی را بکار گرفت، اما نحوه‌ی برداشتش همیشه شخصی و فلسفی و خاص بود، هرچند آثارش هیچگاه به اندازه‌ی آثار هنرمندان دیگر جنبش سوررئالیسم غیرمنتظره و عجیب و غریب نبود. به فن کارکردن خود به خود و ثبت بلاواسطه‌ی ضمیر ناخودآگاه، که فن و یژه‌ی سوررئالیست‌ها بود، علاقه‌ای نداشت و با این که به مفاهیم سوررئالیستی نظر داشت به سبک رئالیستی نقاشی می کرد.

مشخصه‌ی اولین تصویرهای سوررئالیستی اش قرار دادن چیزهای نامربوط در جوار همدیگر بود. از اواخر دهه‌ی ۱۹۲۰ تا حدود سال ۱۹۴۰ ماگريت تصویرهایی کشید که بیشتر از آن که ترسیم سوررئالیستی ضمیر ناآگاه باشند مسائلی ماوراء طبیعی هستند که نمود عینی یافته‌اند. در کارهای گوناگونش روی موضوع تصویر دوگانه، قسمتی از تصویر همزمان در دو بافت جداگانه بکار رفته است. این تصویرها یک بوم نقاشی را نشان می دهند که روی سه پایه‌ای جلوی پنجره یا در فضای باز گذاشته شده است. بوم نقاشی منظره‌ای را که قاعدتاً باید پشت سر بوم پنهان باشد بدون وقفه ادامه می دهد. از ۱۹۴۰ تا حدود سال ۱۹۴۶ ماگريت، تصویرهای خیال‌انگیزی به شیوه‌ی امپرسیونیستی



هنرهای زیبای بروکسل به نمایش درآمد. آوازه‌ی هنر ماگريت سال به سال بالا تر گرفت. از آغاز دهه‌ی ۶۰ به بعد نمایشگاه‌های متعددی در اروپای غربی و آمریکا از آثار او برگزار گردید. اولین نمایشگاه آثار سالهای گذشته ماگريت در آمریکا در ۱۹۶۰ در دالاس با ۸۲ تابلو ترتیب یافت و بعد همان نمایشگاه به هوستون



کارت پستال، ۱۹۶۰، رنگ و روغن.

کشید. از ۱۹۴۶ به بعد باز هم نقاشی‌هایی کشید که به طرح مسائل ماوراء طبیعی یا فلسفی می‌پرداختند— با رنگ‌های روشن‌تر و موثرتر و موضوع‌هایی پیچیده‌تر از گذشته. تابلوی «امپراتوری نور» (۱۹۵۴) تصویر خیابان مشجری است در شب، با کورسوی چراغ‌های خیابان، در دل تاریکی و نور گسترده‌ی روزبرف‌ز بامها. نقاشی‌های ماگريت هم سوررئالیستی اند و هم سوررئالیستی نیستند. و نشان می‌دهند که شعری هست سروده‌ی اندیشه و شعری هست سروده‌ی ضمیر ناخودآگاه.

نقاشی‌های ماگريت سید زمان را درهم می‌شکنند. زمان حال، واقعی‌تر از یادبود گذشته نیست و امید که تنها مفهوم ما از آینده است رنگ درخشانتری می‌گیرد، چون همه‌ی ابعاد زمان در نقاشی‌های ماگريت درهم می‌ریزد. در نتیجه وضع ثابت اشیاء و خود واقعیت مورد سؤال واقع می‌شود و تنها یک تجربه‌ی گذرا بنظر می‌رسد.

آندره برتون، شاعر و علمدار جنبش سوررئالیسم، گفته است «بنظر من تصویر دریچه‌ای است که به روی چیزی گشوده می‌شود و مسئله این است که به روی چه؟» این تعریف برتون بیش از هر نقاش سوررئالیست دیگری در مورد ماگريت درست است. نقاشی‌های ماگريت، به استثنای نقاشی‌های دوره‌ی کوتاهی که او به سبک امپرسیونیستها کار می‌کرد— اوایل دهه‌ی ۱۹۴۰، هم‌زمان با جنگ دوم جهانی— دریچه‌هایی هستند گشوده به روی چیزی که پیداست قسمتی از جهان واقعی‌ست، اما همیشه پرسشی در بطن آن نهفته است. چیزهای نامربوطی که ماگريت در نقاشی‌هایش پهلوی هم

قرار می‌دهد چنان رابطه‌ی عمیقی با هم می‌یابند که دیگر نامربوط جلوه نمی‌کنند. ماگريت خیلی زود از سوررئالیست‌های افراطی برید. او در باره‌ی مفهوم تصویرهایی که می‌کشید به تأمل می‌پرداخت و ترجیح می‌داد که مستقیماً از طبیعت و از جهان اشیاء واقعی و آنچه که دور و برش بود الهام بگیرد.

ماکس ارنست، هنرمند بزرگ سوررئالیست، برداشت خود را از نقاشی سوررئالیستی چنین بیان می‌کند: «در اثری که قرار است سوررئالیستی خوانده شود تصرف عقل و منطق و اراده به هیچ وجه مفهومی ندارد.» و این با نقطه نظر ماگريت کاملاً متفاوت است. ماگريت آگاهانه عقل و منطق و اراده را در آثارش بکار می‌برد. و از این نظر نمی‌توان به او سوررئالیست اطلاق کرد. او برخلاف دالی که از رویا تبعیت می‌کرد و برخلاف میروکه در پی کشف آزادانه‌ی اشکال انتزاعی بود، خودش را در مقابل سیلان انگیزه‌های درونی آزاد نمی‌گذاشت.

ماگريت راه خودش را رفت و بر آن بود که راز درون آنچه را که دور و برش بود کشف کند— با زبانی «رئالیستی» و با اینهمه شاعرانه. کار نقاشی برای او وسیله‌ی رسیدن به دانش بیشتری از زندگی بود و در عین حال می‌خواست اشیاء را از نقش‌های مأنوسی که در زندگی روزمره پذیرفته‌اند آزاد کند. با همین آزاد سازی بود که می‌توانست به اسرار نهفته‌ی آنها راه یابد. نقاشی‌های ماگريت همیشه دریچه‌هایی هستند گشوده به روی زندگی، اما منطق زمان و مکان را به یکسو می‌نهند تا طبیعت درون اشیاء را آشکار کنند و این کشف تجربه‌ای است نادر.